

خدا شناسی

سَنَرِيهْمُ اَيَانَسَانِي الْاَفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَّبِعِنَ لَهُمْ اِنَّهٗ الْحَقُّ
اولم یکنف بر بک انه علی کل شبی شهید : یعنی بسزودی
نشانیهای هستی خود را که در آفاق و انفس آنها است
مینماییم تا ظاهر شود بر آنها اینکه خدا هست آیا برای
وجود پروردگارت کافی نیست که بر هر چیز شاهد
و گواه است .

آیه (۵۳)

از سوره فصلت

دستگاه با عظمت و پر شکوه آفرینش بقدری مرموز و بیچ در پیچ است
که عقل دورانندیش بشر هر اندازه نیرو گرفته و اوج گیرد باز از ادراک کنه
و حقیقت کوچکترین جزئی از اجزاء آن قادر نخواهد بود چیزی که هست این است
که انسان بمقتضای حس کنجکاوی و دقت که در سرشت وی تخمین شده و نماینده
ظرفیت و سعه وجودی اوست با فطره خواهان است که با قوت فکر و آزمایش
و استدلال با هر امری که مواجه میشود آنرا شکافته و گره های آنرا از هم
بگشاید ولی نتیجه نهائی کوشش در مورد مردمان عادی و انکشاف بوسیله
وحی و الهام در مورد انبیاء و برگزیدگان خدا تنها درک پاره از خصوصیات
بعضی از موجودات است و گرنه ادراک ماهیت و یا کشف کلیه خواص آنها برای
هیچک از افراد بشر امکان پذیر نخواهد بود .

شاید تصور شود بوسیله علوم متداوله میتوان حقیقت کائنات را دریافت
و یرده از روی اسرار طبیعت برداشت ولی پس از توجه بمسائل مزبسطه بهتریک
از آنها معلوم میگردد که در علوم به نقطه ای میرسیم که بشر تا کنون از درک
آن عاجز مانده است

پس با این مقدمه که انسان از درک حقیقت ذره از ذرات عالم ناتوان
میباشد باید اذعان نمود شناسایی کنه ذات آفریدگار و کارفرمای کارگاه بزرگ
آفرینش بهیچوجه برای او امکان پذیر نبوده و از جمله مستغبات است و بیپرده
نباید توسن فکر را در این میدان بتکاپو در آورد زیرا اینکار جز خستگی
و گمراهی نتیجه دیگری در بر نخواهد داشت بهمین جهت پیشوایان مذاهب حقه

و دانشمندان الهی عموماً تفکر و تعقل در ذات باری را منح نموده و نفوس را از توجه باین امر منصرف میسازند .

فرمایش پیغمبر اسلام است من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که خود را بشناسد آفریدگار خویش را خواهد شناخت و چون شناختن حقیقت خویش امکان ندارد بطریق اولی شناسائی پروردگار هم ممکن نیست بقول سعدی عارف کرد گار چون باشی تو که در علم خود زبون باشی

بنا بر این بهترین و آسانترین طریق خدا شناسی که نه به تکلف استدلالهای فلاسفه نیازی دارد نه مستلزم ابطال دور و تسلسل و امثال آن میباشد باز همان است که پیامبران و بزرگان دینی راهنمایی نموده و متذکر شده اند که باید از آثار پی بوجود مؤثر برد از نظم و انضباط جاری در بساط گسترده زمین و آسمان ، مدیر و موجد آن را شناخت . بدیهی است اتغاذ این روش برای شناختن خدا و حصول یقین بوجود او بستگی کامل بطرز فکر و تعقل دارد هر اندازه شخص دارای ذهنی صاف تر و از شائبه عناد و تمصب پاک تر باشد فکرش سلیم تر و حقیقت زودتر بر او متجلی میگردد .

داروین و بیروان او با فکرهای کج و معوج از جاده شوسه و راست منحرف شده و با تنظیم مقدمات نارسائی خود را در تاریکی های تشکیک و سفسطه انداخته اند از این رو نتوانستند معتقد شوند که برای دستگاه خلقت آفریدگار دانا و توانائی است این دسته بطور اجمال میگویند (پیدایش کائنات بمقتضای ناموس نشو و ارتقاء صورت گرفته و آثاری که از آنها تراوش میکند طبیعی و بر اثر عوامل مکتون در آنها میباشد که دست تصادف آن آثار را نصیب آنها کرده است) و باز میگویند (ذرات پراکنده در فضای لایتهای که میده پیدایش آنها معلوم نیست اتفاقاً بایکدیگر تماس پیدا کرده و متحد شده اند و چندین هزار ذره از آنها تشکیل یک موجودی را میدهند وجود آسان ، زمین ، ماه و خورشید ، انسان و جماد و غیر آنها تصادفی و آثار ناشی از آنها هم طبیعی و غیر اکتسابی است .

ما نمیخواهیم مطابق رویه حکماء و متکلمین این شبهه را مردود شناخته و پاسخ دهیم بلکه از راه دیگر مطلب را تشریح نموده و بجواب آن می پردازیم بنا بر این میگوئیم : هر گاه بنا بگفته ایشان صرف تصادف و اتصال ذرات علت تشکیل و پیدایش موجودات باشد ممکن است بوسیله خود ما این عمل انجام شود یعنی ذراتی را بوسائلی با هم متصل و ترکیب سازیم تا ببینیم موجود دیگری که دارای اثر مخصوصی است بوجود می آید یا خیر ؟ ولی پس از این اقدام درمی یابیم که نتیجه مطلوبه حاصل نشده و موجود نالشی پدیدار نگردید .

اگر گفته شود تنها اتصال ذرات کافی برای تکون وجودات نبوده و اسباب و عوامل دیگری هم در بین میباید که باید پس از تحقق آنها کائنات لباس هستی بخود پوشند در این صورت نقل کلام در آن اسباب نموده و میگوئیم گذشته از اینکه لازمه این امر اینستکه از فرض اولیه خارج شده و اعتراف شود که قبل از همه موجودات موجود دیگری بجز ذرات نیز وجود داشته اند حقیقت و چگونگی و علل تعلق آنها بذرات و همچنین عامل و واسطه که این اسباب را باذرات مرتبط میسازد مورد پرسش قرار میگیرد اینجا است که کیت عقول لنک شده و پای خیال و بافتند گیهای مادبون در گل فرو میرود . و چون این امور را ادراک نکرده و از طرفی روی لجاج و پاره اغراض فاسده نمیخواهند معتقد شوند که سررشته موجودات در کف کفایت آفریدگاردانا و توانائی است بجمله مختصری خود را متقاعد ساخته و میگویند (هنوز این امور بر ما کشف نشده و نمیتوان از عدم ادراک آنها وجود پروردگار و مؤثری را در عالم اعتقاد نمود) این قبیل سخنان عامیانه بخوبی معلوم میدارد که مقصود آنها فقط سرپیچی و عدم تمسکین بحق و حقیقت است زیرا ما نمی خواهیم از ادراک نشدن اسباب و عوامل بی بوجود خداوند بریم بلکه پیدایش همه اثر را بحکم عقل و بداهت گواه بر وجود مؤثر میدانیم و میگوئیم تا ایجاد کننده نباشد منکث نیست موجودی یا برصه هستی گذارد .

بنسای طاق و رواقی گرت بچشم آید

کنی دلیل که آنرا بزرگ معماری است

بزرگتر ز رواق و زطاق گردون چیست

یقین بدان که و راصانعی و مختاری است

دلیل هستی نقاش باشد این همه نقش

ولیک دیدت او کار چشم بنسائی است

بفرض محال اگر موجودات بهمان ترتیبی که مادبون میگویند موجود شده باشد ، باید پرسید که این آثار مختلف حیوة از چیست ؟ با اینکه هر يك از ذرات خاصیت مخصوصی نداشتند چگونه در نتیجه ترکیب و اتصال این همه خواص پیدا گردید ، و در ذره شعور نبود چطور انسان با شعورش ؟ قوه روئیدن از کجا در گیاه پیدا شد ؟

کی تواند که شود هستی بخش

ذات نسا یافته از هستی بخش

ناید از وی صفت آب دهی

خشک ابری که بود ز آب تهی

اگر گفته شود چه بسا اثری که از موجود مرکب ظاهر میشود که ابدأ در اجزاء آن نیست. مثلا اثر سرکنگبین با اثر هر يك از سر که وانگبین متفاوت

میباشد بنابراین ممکن است ذرات هم بخودی خود اثری نداشته باشد ولی پس از ترکیب آثار زیادی از آنها بظهور پیوندد. البته این امر قابل انکار نیست، لیکن يك اصل را نباید از نظر دور داشت و آن عبارت از اینستکه در این گونه موارد اثر هر کدام از اجزاء بواسطه امتزاج خشی میشود و اثر ثالثی بوجود می آید و چون ذرات بطوریکه فرض شد بهیچوجه دارای اثر حیاتی نیستند پر واضح است نباید انتظار داشت که از ترکیب و اتصال آنها اثری بوجود آید.

ما در آینده این موضوع را بیشتر شرح داده و به تفصیل روشن تری خواهیم پرداخت.

اثر آقای محمد دبیر سیاقی

بهار مازندران

گر هیچکس نشاط و طرب ز من آورد
از گل جهان بهشت شد و این شکفتگی
نازم صفای خطه مازندران که حسن
آنجا بیاد دوست چو گشت چمن کنی
حسن آنقدر بود که شبانگه آسمان
صحرا بنوبهار که گاه طرب بود
بگشاید از دکان درو روی بساط خود
باد صبا که افتد و خیزد سپیده دم
لاله دمیده جای بجای از میان کشت
از که سپاه برف چو نابرده ماه دی
آن ابر بار دار گریزد فراز کوه
و آن کوه پر ز برف چو زال آمده بیند
دریا نگر که با همه دامن گشادگی
یعنی که که فشانند از دیده اشکها
سیل سرشک کوه بدریا درون شود
گامی بنه بیباغ که یابی ز خرمی
خواهی دگر زدل غم گیتی بری بگو

اردی بود که گل بسوی برزن آورد
زیبائی شمال بیاد من آورد
گویی متاع خویش بدان گلشن آورد
عشق آن بهشت بهرتو پاداشن آورد
صد ها هزار دیده بی دیدن آورد
آن رنگ رنگ جامه نو برتن آورد
سوری و خیری و سمن و لادن آورد
فخرش بس این که جامه عبیر آگن آورد
چون گلرخی که سر بدر از روزن آورد
دریا از آن نهیب بدین دشمن آورد
ترسد چو کودک آورد اهریمن آورد
زان اشک بر رخ از ستم بهمن آورد
هر دم بخانه عاشق تر دامن آورد
وین اشک چشم او را در دامن آورد
عاشق بکوی یار بلی مسکن آورد
آن نشانی که باده مرامکن آورد
ساقی تسرا بسبزه می روشن آورد